



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 9, Issue 3 (35), Autumn 2019, pp. 43-62

Mythological Time in the Poems of Forough Farrokhzad and Ghada al-Saman

Ali Reza Shahrestani¹

Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Khoram Abad Branch, Islamic Azad University,
Khoram Abad, Iran

Mir Jalal Al Din Kashani²

Professor of Persian Language and Literature, Khoram Abad Branch, Islamic Azad University, Khoram
Abad, Iran

Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature & Foreign Languages, Alameh
Tabatabaei University

Masood Sepah Vandi³

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Khoram Abad Branch, Islamic Azad University,
Khoram Abad, Iran

Received: 10/05/2019

Accepted: 12/10/2019

Abstract

Forough Farrokhzad and Ghada al-Saman are two contemporary female poets. Unlike the past literary traditions of their land, they have presented their own poetic imagery in the form of new poems, but they have not completely departed from the tradition of Eastern thoughts. Understanding the time of poem is the same as understanding of their past ancestors. Forough and Ghada al-Saman, such as in their past ancestors believe in the circular time. In their views, time starts from the origin and ends in the time. This end means another beginning. In a world where time is circular, concepts are formed that are consistent and harmonious with all human children, and Forough and Ghada are not exceptional. In this research, based on the American School of Comparative Literature, the authors have come to the basic analytical method of the conclusion that Forough Farrokhzad and al-Saman understand of time that is common and identical. This has led to diverging notions of circular understanding of time in these two poems. The concepts such as expectation, delay, recursive past, repetition, and futurism, which are among the most important concepts of mythological time are analyzed.

Keywords: Comparative Literature, Mythological Insights, Mythological Time, Forough Farrokhzad, Ghada al-Saman.

1. **Email:**

alireza.shahrestany@gmail.com

2. **Corresponding Author's Email:**

Mjkazzazi@yahoo.com

3. **Email:**

Masood.sepahvandi@yahoo.com



کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشگاه رازی، دوره نهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۸، صص. ۴۳-۶۲

زمان اساطیری در شعر فروغ فرخزاد و غادة السَّمان

علیرضا شهرستانی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

میرجلال الدین کزازی^۲

استاد مدعو گروه زبان و ادبیات فارسی واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مسعود سپه‌وندی^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۱۹

دریافت: ۱۳۹۸/۷/۱۳

چکیده

فروغ فرخزاد و غادة السَّمان دو شاعر زن معاصر هستند. این دو برخلاف سنت ادبی گذشته سرزمین خود، تخیلات شعری خویش را در قالب شعر نو عرضه می‌کرده‌اند؛ اما به کلی از سنت اندیشگی شرق دور نشده‌اند. درک از زمان در شعر این دو شاعر، همسان درک گذشتگان از زمان است. فروغ و غادة السَّمان، به‌مانند گذشتگان، زمان را دایره‌وار می‌پندارند. در نظر ایشان، زمان از مبدأیی آغاز می‌شود و در زمانی به پایان می‌رسد. این پایان به معنی آغازی دیگر است. در دنیایی که زمان آن دایره‌وار است، مفاهیمی شکل می‌گیرد که در میان تمامی فرزندان بشر همسان و هماهنگ است و فروغ و غادة نیز از این قاعده مستثنی نیستند. نگارندگان پژوهش حاضر، براساس مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی و به‌روش تحلیلی - توصیفی بدین یافته اساسی رسیده‌اند که درک فروغ فرخزاد و غادة السَّمان از زمان، مشترک و همسان است. این امر سبب آن شده است که مفاهیم منشعب از درک دایره‌وار زمان در شعر این دو تکرار شود؛ مفاهیمی همچون انتظار، دیر کردگی، گذشته بازگشتی، حال تکراری و آینده‌محوری که از مهم‌ترین مفاهیم زمان اساطیری است و در شعر این دو شاعر بررسی و تحلیل شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، بینش اساطیری، زمان اساطیری، فروغ فرخزاد، غادة السَّمان.

۱. پیشگفتار

شاعران و نویسندگان مشرق‌زمین گاهی از آبخورهای مشترک فکری بهره برده‌اند. از اینجاست که دو نویسنده یا دو شاعر در دو مکان متفاوت بی‌آنکه همدیگر را درک کرده باشند، اندیشه‌های مشترکی از ذهن و زبان آن‌ها می‌گذرد. باور به زمان اساطیری در ضمیر ناخودآگاه مردمان مشرق‌زمین باقی مانده و امروز نیز نشانه‌های آن دیده می‌شود. این نشانه‌ها افزون بر حضور در زندگی افراد، بر زبان شاعران نیز جاری می‌شوند. بلکه شعر معاصر، ارتباطی مستمر و پایدار با سنت ادبی پیش از خود دارد. در میان سنت‌های ادبی گذشته ادب فارسی، ادب اسطوره‌ای - حماسی، جایگاهی ویژه دارد و شاعر معاصر نیز، در ادامه همان سنت، گاه تحت تأثیر آن است، اما در ادبیات عرب، کاربرد اسطوره به اوایل قرن بیستم برمی‌گردد. شاعران معاصر عرب «به شکل ظاهری و لفظی، بدون توجه به محتوا و مفهوم دراماتیک آن بهره می‌برند. شاید یکی از انگیزه‌هایی که روی آوری شاعران عرب به اسطوره شد، تحولات و حوادث سیاسی و اجتماعی و شکست در برابر اسرائیل و سیطره و استعمارگری دول اروپایی باشد.» (جبرا، ۱۹۹۵: ۴۸؛ به نقل از اکبری‌زاده و تقی‌زاده، ۱۳۹۳)

۱-۱. تعریف موضوع

فروغ فرخزاد در ادب فارسی و غادة السَّمان در ادبیات عرب از شاعران مطرح اجتماعی و هم‌عصر یکدیگر در دوره معاصر هستند که تجربه‌های مشترک فکری و همسانی در شعر ایشان دیده می‌شود. یکی از مباحثی که این شاعران بدان توجه داشته‌اند، بحث اسطوره و نگاه اسطوره‌ای به مسائل مختلف است. کزازی بر آن است که بینش اسطوره‌ای: «مانند هر جهان‌بینی دیگری، کوشیده است تا به پرسش‌های بنیادین خویش درباره جهان و انسان پاسخی درخور بدهد و به یاری آن رازهای هستی را بگشاید.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۶). درک اسطوره‌ای از دنیا، بر ذهن و زبان شاعران معاصر تأثیر گذار بوده و هست. بینش اساطیری سرچشمه آفرینش‌های ادبی ویژه‌ای شده است که نیاز به تفصیل هرچه بیشتر در شعر شاعران دارد. در این میان، درکی اسطوره‌ای از زمان، خارج کلیت بینش اسطوره‌ای نیست؛ در نتیجه باید به تفصیل، ابعاد مهم آن را بررسی کرد. در پژوهش حاضر سعی بر آن است که با تکیه بر مبانی بینش اسطوره‌ای و طرز تلقی از مفهوم زمان، تأثیر آن بر شعر فروغ فرخزاد و غادة السَّمان بررسی شود.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

در اهمیت و ضرورت پژوهش باید یادآور شد که پرداختن به جنبه‌های مختلف زمان اساطیری در شعر معاصر، بیانگر نکات ارزشمندی است. از جمله اینکه شاعر معاصر، مدعی است که از درک و دریافت‌های شاعر

کلاسیک فرارفته است؛ اما با بررسی مفهوم بنیادی «زمان اساطیری» روشن می‌شود که شاعر معاصر، همچون شاعر کلاسیک، زمان را دایره‌وار می‌بیند. به تبع آن، آینده‌محوری بر ذهنش مسلط می‌شود و منتظر رخدادی بزرگ است. دیرکردگی و حال تکراری، وی را ملول می‌کند. بررسی دیدگاه‌های این دو درباره «زمان اساطیری»، روشن می‌سازد که تا چه اندازه ایشان، از مفاهیم دیرپای منشعب از زمان اساطیری دور شده و به مفهوم «نو» درباره زمان نزدیک شده‌اند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- دلایل و اسباب گرایش فروغ فرخزاد و غادة السَّمان به زمان اساطیری در شعر چیست؟

- بازتاب زمان اساطیری در اشعار فروغ و غادة چگونه است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

مطالعه برپایه بررسی زمان اساطیری، امری ناشناخته است و پژوهش‌های زیادی در این خصوص در دسترس نیست. شایگان (۱۳۹۳) ابعاد مختلف «زمان اساطیری» را بررسی و با بهره‌گیری از منابع غربی، معنا و مفهوم زمان اسطوره‌ای را مشخص کرده است. رشیدیان (۱۳۷۰) پس از مقدمه‌ای کوتاه در خصوص بینش اساطیری، مصداق‌های آن را در شعر شاعران برجسته معاصر برشمرده است. وی در خلال مباحث، گریزی به مفهوم «زمان اساطیری» زده است؛ اما چون بحث او بر زمان متمرکز نیست، در نهایت، ابعاد مختلف مفهوم زمان اساطیری روشن نمی‌شود.

ضمیران (۱۳۹۵) به مفهوم زمان اساطیری و زمان فلسفی پرداخته است. وی به‌طور اجمالی، اما دقیق، سیر تطوّر مفهوم زمان، از تلقی دورانی تا خطی را بررسی کرده است. مختاری (۱۳۷۹) در خلال بررسی اسطوره زال، به تفصیل، به بررسی سوال دانایان از زال می‌پردازد. پرسش دانایان از زال در مورد زمان است. وی در این مقاله، مفهوم زمان در ایران باستان را به تفصیل توضیح می‌دهد.

کزازی (۱۳۸۰) نیز به تلقی ایرانیان از آفرینش آغازین و تقسیم زمان در گذشته، پرداخته است. وی با بر شمردن سه دوره بندهشن، گومیچشن و ویچارشن، به تفصیل، خصوصیات هر دوره را توضیح می‌دهد. چندین مقاله نیز در حوزه روایت‌شناسی زمان در نظم و نثر فارسی نوشته شده است؛ از جمله مقاله نیکویی (۱۳۸۴) و همچنین حری (۱۳۸۸). در این میان، باید به پایان‌نامه حاجی‌پور (۱۳۹۱) هم اشاره کرد. الیاده (۱۳۹۳ و ۱۳۷۵) و آقائبی قلهکی (۱۳۸۸) زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن را بررسی کرده‌اند.

در مورد اسطوره در شعر عرب رجایی (۱۳۸۱) کتابی نوشته است که در آن از دیدگاه روان‌شناسی به مبحث اسطوره در شعر معاصر عرب پرداخته است. در زمینه بررسی تطبیقی اشعار فروغ فرخزاد و غادة السَّمان نیز مقالاتی نوشته شده است؛ از جمله: مدنی (۱۳۸۶) به بررسی تطبیقی و تطبیق شعر معاصر عرب و

شعر معاصر ایران با تکیه بر اشعار فروغ فرخزاد و غاده السّمان پرداخته است که بحثی در مورد اسطوره به‌میان نیامده است. زهره‌وند (۱۳۹۷) استعاره‌های مفهومی زنانه در شعر فروغ فرخزاد و غاده السّمان را بررسی کرده است. داوودی مقدم (۱۳۹۵) عصیان و هنجارگریزی را در شعر فروغ فرخزاد و غاده السّمان بررسی کرده است و نادری‌نژاد (۱۳۹۲) به مفهوم درد و رنج در اشعار این دو شاعر پرداخته است که در این مقالات نیز در مورد اسطوره و زمان بحث نشده است.

در مورد اسطوره در شعر فروغ فرخزاد، چناری (۱۳۹۴) بازتاب اسطوره قهرمان در شعر فروغ را بررسی کرده است. طهماسبی (۱۳۹۰) هبوط را در شعر فروغ فرخزاد بررسی کرده است که در این مقالات نیز به مفهوم اسطوره زمان اشاره نشده است. در کتاب‌ها و مقالات دیگری نیز به بحث اسطوره در شعر فروغ اشاره شده است. در زمینه اسطوره در شعر غاده السّمان پولادی و همکاران (۱۳۹۶) به بررسی تطبیقی کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السّمان پرداخته‌اند؛ در مورد اسطوره زمان در شعر غاده السّمان مطلبی یافت نشد و نیز در هیچ مقاله و کتابی به بحث تطبیق اسطوره زمان در شعر فروغ فرخزاد و غاده السّمان پرداخته نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته است. ابتدا، بر اساس تعریف زمان اساطیری و مفاهیم منشعب از آن، اشعار دو شاعر بررسی شد و نمودهای زمان اساطیری مستخرج از شعر ایشان دسته‌بندی شد؛ سپس، یافته‌ها و اطلاعات، بررسی و تحلیل شد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. اسطوره و بینش اساطیری

«فرهنگ‌نویسان تازی، بدان‌سان که شیوهٔ پسندیده و کاربستهٔ آنان است، اسطوره را واژه‌ای تازی دانسته‌اند و آن را در ریخت «افعله» برآمده از ریشهٔ سطر شمرده‌اند. این ریخت را در واژه‌هایی دیگر نیز چون ارجوزه از رجز، اضحوکه از ضحک یا اغلوطه از غلط می‌توان دید. این واژه در آن زبان، اندک، در ریخت اُسَطرِه نیز به کار برده شده است. جمع این هر دو واژه، اساطیر است. معنی این واژه نیز در تازی، افسانه‌ها و سخنان بی‌بنیاد و شگفت‌آور است که به نگارش درآمده باشد.» (ر.ک: کزازی، ۱۳۸۸: ۲).

کزازی اسطوره را بیانی نمادین از آنچه بشر نخستین از عالم می‌فهمیده است می‌داند: «اسطوره، تاریخی است که درونی شده است؛ راه به ژرفاهای نهاد مردمان برده است؛ «ناخودآگاه» شده است. آنچه در «خودآگاه» مردمی در درازنای زندگی آن مردم بازتافته است، اسطورهٔ آنان را می‌سازد.» (کزازی، ۱۳۸۰: ۲).

گروهی به طور کلی مقوله‌ای به نام بینش اساطیری را، از اساس، نمی‌پذیرند و معتقد هستند که اسطوره چیزی جز خیال‌بافی‌های اقوام نخستین نیست؛ اما امروزه «بینش اساطیری دارای نظامی است خاص که اصولاً، از ساحت دیگری از وجود حکایت می‌کند. این ساحت نه فقط منطبق با اصول عقل استدلالی نیست، بلکه ضد آن است و در برخی از موارد تسلطی کامل بر عقل استدلالی دارد.» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۳۰). این رویکرد به عالم، البته، تنها مربوط به اقوام نخستین نیست؛ یعنی نمی‌توان مدعی شد که انسان امروز، به واسطه پیشرفت‌های علمی و تجربی، دیگر بینشی دارای بینشی اسطوره‌ای نیست و درک اسطوره‌ای از عالم را به کناری نهاده است. «اسطوره... در هر جامعه و فرهنگ به جهان، معنی می‌داد؛ معنایی که جهان، فی‌نفسه، ندارد و به آشفتگی و پریشانی، نظام و سامان می‌بخشد و کلاً، به هر چیزی از مقوله فرهنگ به مفهوم مردم‌شناختی کلمه، معنایی رمزی منسوب می‌داشت.» (ستاری، ۱۳۷۶: ۷۰)

۲-۲. اسطوره در شعر معاصر فارسی و عربی

اسطوره در شعر معاصر ایران همانند شعر سنتی، عرصه‌ای خاص از آرمان‌ها، رؤیاهای واقعیات‌ها را دربر می‌گیرد و به گستردگی در فرهنگ ایرانی معاصر بازتاب می‌یابد. با وجود تفاوت‌هایی میان اسطوره‌های جامعه گذشته و معاصر ایران، اهداف روی آوردن شاعران ایرانی به اسطوره‌ها و ماهیت و سرشت اسطوره‌ها یکسان است. اسطوره در شعر معاصر [فارسی]، بازتابنده آرمان‌های شاعر ایرانی آگاه و روشنفکر است که در آن آرزوها و رؤیاهای خود را می‌بیند. (ر.ک: علوی مقدم و ساسانی، ۱۳۸۶)

یکی از مشخصه‌های بارزی که شعر معاصر عرب را از شعر کهن متمایز می‌سازد، به کارگیری اساطیر در آن است که مهم‌ترین آن درباره به کارگیری اسطوره‌های یونانی صدق می‌کند. به‌باور ایشان، در سرشت انسان عربی، درک این تجربه خاص تعیبه نشده بود و او توانایی غور در ژرفای این تجربه را نداشت. برخلاف شاعران یونان، شاعر عرب به نیروهای غیبی متوسل نمی‌شد، بلکه در محیط خشن و پرقساوت صحرا بر کفایت و قدرت فردی خویش تکیه می‌کرد و در مبارزه با سرنوشت و با دشمنان، گاه تنها و گاه در میان عشیره و قبیله‌اش ظاهر می‌شد؛ از این رو، هیچ گرهی در کارها به دست معجزه گشوده نمی‌شد، عده‌ای دیگر از پژوهشگران معتقدند که ملت عرب مانند سایر ملل، صاحب میراثی اسطوره‌ای بود؛ اما به سبب مغایرت محتوای آن با عقاید اسلامی، مورد بی‌مهری واقع شد و محو گردید. از نظر گروهی دیگر کمبود مفاهیم اساطیری در ادب کهن عربی ناشی از آن است که میان ملت عرب و سایر ملل از آن قبیل جنگ‌های اسطوره‌ای درنگرفته که زمینه‌ساز رشد و شکوفایی ویژگی‌هایی است که حکایت از قهرمانی‌های اسطوره‌ای و خارق‌العاده دارد؛ بلکه جنگ‌های آن‌ها منحصر به جنگ میان قبایل داخلی بوده است (ر.ک:

رجاعی، ۱۳۸۱: ۳۹).

شعر معاصر عرب خواستار تجلی مسائل متعدّد فکری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود که ملت‌ها را در دوره‌های مختلف تاریخی به خود مشغول می‌داشت. شماری از شاعران در آن‌زمان حرکت خویش را با نهضت تازه شعری هم‌سو ساختند. از آغاز قرن بیستم به‌دلیل ارتباط‌های گسترده بین عرب‌ها و اروپاییان در زمینه‌های مختلف از جمله ادبیات، بعضی از ویژگی‌ها و اسلوب‌های غربی وارد شعر معاصر شدند (ر.ک: زینی‌وند و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۷) منتقدان بر این باورند که اساسی‌ترین عامل تغییر در رویکرد شاعران نسل جدید عرب، به سنت و چهره‌های سنتی به‌ویژه چهره‌های اسطوره‌ای تأثیرپذیری از شاعران غربی به‌خصوص شاعر انگلیسی - آمریکایی تی.اس. الیوت^۱ (۱۸۸۸-۱۹۶۵) بوده است (ر.ک: جیده، ۱۹۸۰: ۱۴۰-۱۴۴). چه‌بسیار است مواردی که شاعر پیوند خود را با توده خوانندگان از رهگذر اشاره به اسطوره‌های اجتماعی تصویر می‌کند و این کار در شعر معاصر عرب خود پدیده‌ای تازه و شگفت است، خواه مارکسیستی باشد و خواه رمزگرایانه. (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ۹۰-۹۱).

۲-۳. زمان اسطوره‌ای یا چرخه‌ای^۲

«برداشت آدمی از زمان، را به دو گونه بخش می‌توانیم کرد: یکی زمان تاریخی است که آن را زمان برونی یا گیتیگ نیز می‌توانیم خواند. این زمان در گاه‌شماری زمینی کاربرد دارد و زمانی است «درراستا» و خطی. ویژگی‌های ساختاری و بنیادین زمان تاریخی آن است که به سه پاره گذشته، اکنون و آینده بخش می‌شود و این سه پاره زمانی از یکدیگر گسسته و جدایند و هیچ کدام با دیگری در نمی‌تواند آمیخت. اکنون هرگز به گذشته باز نمی‌تواند گشت و آینده تا فرانسد و اکنونی نشود، با اکنون پیوندی نمی‌تواند داشت.

دودیگر زمان اسطوره‌ای است که آن را زمان درونی یا مینوی نیز می‌توانیم نامید. این زمان در گاه‌شماری فراسویی کاربرد دارد و زمانی است چنبرینه و پیراسته از سه پارگی زمان تاریخی. به‌سخنی دیگر، در این زمان گذشته و اکنون و آینده از یکدیگر جدایی ندارند و به همدیگر دگرگون می‌توانند شد. در چنبر این زمان، آغاز، در همان هنگام که آغاز است فرجام نیز می‌تواند بود و گذشتگی در آن از آیندگی، به‌گونه‌ای ساختاری و ناگزیر، گسسته نیست از همین‌روست که وارونه زمان تاریخی و درراستا، در زمان اسطوره‌ای و چنبرینه، رخدادها دیگر بار رخ می‌تواند داد و تکرار می‌تواند شد.» (کزازی، ۱۳۸۷: ۹۴)

زمان اسطوره‌ای دارای حرکتی چرخه‌ای است که نه پس دارد و نه پیش؛ آغاز و پایش یکی است. در آن «گذشته، حال و آینده از یکدیگر متمایز نمی‌ماند؛ زیرا آگاهی اسطوره‌ای به این متمایل است که فرق

1. Thomas Stearns Eliot
2. Circular Time

میان مراحل زمان را از میان ببرد و آن‌ها را یک کاسه کند.» (کاسیر، ۱۳۸۷: ۱۸۸). زمان اساطیری «هیچ‌گاه انتزاعی و یک‌بعدی و متجانس نیست، بلکه کانکریت و کیفی است و برحسب وقایعی که در آن رخ می‌دهد، متفاوت است.» (رحیمیان، ۱۳۷۹: ۱۲۸).

شایگان زمان اسطوره را زمانی مملو و خصایص و کیفیات گوناگون و مرموز برمی‌شمارد او بر این عقیده است که: «زمان اسطوره‌ای برخلاف زمان علمی و منطقی که به صورت مدّتی متجانس کمّی و قابل انطباق به اعداد جلوه می‌کند، زمانی است مملو از خصایص و کیفیات گوناگون و مرموز. که هر لحظه زمانی به سبب رویداد فلان حادثه آیینی، یا واقعه دینی، کیفیتی خاص و مرموز می‌پذیرد که آن لحظه مخصوص را از لحظات دیگر متمایز می‌کند.» (۱۳۸۸: ۱۴۴).

این زمان «همیشه با آنچه در آن ساری و جاری است، سنجیده می‌شود، نه با ثانیه، دقیقه، روز، هفته، ماه، سال و قرن.» (صادقی شهپر، ۱۳۸۲: ۳۱ و محمّدی و افشار، ۱۳۹۳: ۲۰۴). «زمان اسطوره‌ای بنابه سرشت خود، تجزیه‌ناپذیر است و مطلقاً همان که بوده، باقی خواهد ماند. پس فرقی نمی‌کند که چه مدت زمان بر آن گذشته است، در آن پایان به مانند آغاز و آغاز به مانند پایان می‌باشد.» (آقانبی قلهکی، ۱۳۸۸: ۱۰۴)

۲-۴. مفهوم زمان اسطوره‌ای در شعر فارسی و عربی

ایرانیان به مسئله اسطوره زمان بسیار توجه نشان می‌دادند تاجایی که یکی از اسطوره‌های مهم در بینش اساطیری آن‌ها «ژروان» بود. ژروان، ایزد زمان است که سرشتی جاودانه و دو گانه دارد و دو برادر توأمان اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرورد (ر.ک: سعادت، ۱۳۹۵: ۳۹۳). اندیشیدن به مفهوم زمان منجر به آن شد که «ایرانیان کهن چرخه هستی را زمانی دوازده هزار ساله می‌دانسته‌اند؛ به‌باور آنان، هستی از آغاز تا انجام دوازده هزار سال به درازا می‌کشیده است. این دوازده هزار سال بزرگ را می‌توان «سال اسطوره‌ای» شمرد. به همان سان که هر سال چهار بخش (فصل) دارد، در گاه‌شماری اسطوره‌ای نیز زمان دوازده هزار ساله به چهار دوره (بخش) می‌شود، هر دوره سه هزار سال می‌پاید. آفرینش پس از سه هزاره نخستین که هر چیز «در توان» (بالقوه) است و هنوز به کردار آورده نشده است، از سه دوره جدا از یکدیگر می‌گذرد: ۱. «بندهش»: آفرینش نخستین؛ ۲. «گومیچشن»: آمیزش؛ ۳. «ویچارشن»: جدایی.

در آغاز، جهان روشنی و تیرگی، سرزمین نیروهای مزدایی و اهریمنی، نیکی و بدی، آسمان و زمین از هم جدا بود. سرزمین فروغ از نیمروز (جنوب) به سرزمین تیرگی می‌رسید. روزگاری نیروهای تاریکی، دیوان به سالاری اهریمن، به سرزمین روشنی تاختند. بدین سان گومیچشن، زمانه رنج و اندوه و آزار، بستر

نابودی و مرگ آغاز گرفت. جهان هنوز در گومیچش است. پدیده‌های این جهان از دو «ناساز» آمیخته‌اند. به‌ویژه در آدمی، این ناسازی آشکارتر است. آدمی آمیزه‌ای است شگفت از «مینو» و «گیتی»، از «جان» و «تن»، از «جاودانگی» و «میرایی»، از «آسمان» و «زمین»، ... کین و کشاکش ایران با توران، ستیز همواره «جان» است با «تن»؛ نبرد روشنی است با تیرگی؛ پیکار نیکی است با بدی؛ و نیز آویزش جاودانگی است با میرایی، در گومیچش. این کشمکش، بی‌هیچ سستی و درنگ می‌پاید تا پیروزی فرجامین، تا یکسره‌شدن کار در آفرینش آمیخته، تا «ویچارشن»؛ تا آن‌زمان که ایران و توران را درهم کوبد و از کار و کوش و توان و توش بیندازد؛ تا کیخسروی بر آید و افراسیاب را از پای درافکند.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۷)

در شعر قدیم عرب، زمان حرکتی است به‌مثابه دور شدنی مستمر و پیوسته از اصل - یعنی «گذشته»؛ و «اکنون» و «آینده» جز انحطاط نسبت به نمونه و سرمشق به حساب نمی‌آید، نمونه‌ای که خود، همان گذشته است - به‌همین دلیل در شعر کهن کوشش شاعر بر این بود که «اکنون» و «آینده» را تا حد امکان از گذشته که همان اصل و سرمشق است، سرشار کند. (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۴).

۲-۵. مفهوم زمان اسطوره‌ای در شعر فروغ فرخزاد و غادة السَّمان

درک فروغ فرخزاد و غادة السَّمان، از زمان، تحت تأثیر مفهوم زمان اساطیری است. این دو به‌مانند انسان اسطوره‌ای، زمان را دایره‌وار می‌بینند. این درک از مفهوم زمان اساطیری سبب شکل‌گیری مفاهیم مشترکی در شعر فروغ و غادة السَّمان شده است که در ادامه مهم‌ترین آن‌ها باهم مقایسه می‌شود.

۲-۵-۱. انتظار

حضور مفهوم انتظار در شعر فروغ به‌روشنی دیده می‌شود، اما با توجه به روحیات شاعر و سبک زندگی خاص او، توأم با امید کمی است. به هر ترتیب، امید کارکردی مهم دارد که نباید آن را فراموش کرد. امید، به‌واقع، عنصری است که حال افراد را معنی می‌بخشد و توان و کوشش آنان را متوجه امری می‌کند که امروز را از بی‌حاصلی و رخوت دور می‌کند. یا اینکه، آرمان شخص شاعر یا فراتر از آن جامعه معاصر شاعر را گزارش می‌کند. وی در شعر «رؤیا» از زبان دخترکی می‌گوید:

«بی‌گمان روزی ز راهی دور / می‌رسد شه‌زاده‌ای مغرور / می‌خورد بر سنگ‌فرش کوچه‌های شهر / ضربه سم ستور بادیمایش / می‌درخشد شعله خورشید / بر فراز تاج زیبایش / ... / می‌کشم همراه او زین شهر غمگین رخت.» (۱۳۸۲: ۱۰۱-۱۰۴).

عنوان این شعر، خود گویای امید کمی شاعر است. گویی فروغ، آمدن شه‌زاده مغرور سوار بر اسب سفید را تنها «رؤیا» می‌داند. او در شعر دیگری باعنوان «آرزو»، جنبه‌ای دیگر از انتظار را در شعر خود بازگو

می کند، این انتظار، انتظاری است شخصی. در نتیجه به مسائلی می پردازد که حکایت گر جنبه های آرمانی وجود وی است:

«کاش بر ساحل رودی خاموش / عطر مرموز گیاهی بودم / چو بر آنجا گذرت می افتاد / به سراپای تو لب می سودم...» (۱۳۷۸: ۷۴).

خواسته های شخصی او گاه، نوایی است نو در ادب فارسی. فروغ آگاهانه می خواهد «زن» باشد و با این امید و انتظار که با پیگیری این خواسته، نظم موجود حاکم بر زنان را درهم شکند:

«گفتم که بانگ هستی خود باشم / اما دریغ و درد که «زن» بودم / چشمان بی گناه تو چون لغزد / بر این کتاب در هم بی آغاز / عصیان ریشه دار زمان ها را / بینی در دل هر آواز / ... با این گروه زاهد ظاهر ساز / دانم من و تو، طفلک شیرینم / دیری ست کاشانه شیطان ست.» (همان: ۱۱۴).

در نهایت باید گفت که فروغ، تاحدی در بند زمان حال است. وی به درستی معتقد است که برای انتظار آینده روشن، چاره ای نداریم جز ساختن اکنون:

«هرگز آرزو نکرده ام / یک ستاره در سراب آسمان شوم. یا چو روح برگزیدگان / همنشین خامش فرشتگان شوم / هرگز از زمین جدا نبوده ام / با ستاره آشنا نبوده ام / روی خاک ایستاده ام / با تم که مثل ساقه گیاه / باد و آفتاب و آب را / می مکد که زندگی کند...» (همان: ۱۴۸-۱۵۰).

غادة السَّمان، نیز همچون فروغ، امیدها و ناامیدی هایش به هم گره خورده است. وی شاعری نوپرداز است و شاعر نوپرداز، ناظر افق های روشن آینده است. السَّمان، می کوشد صدای خواهش ها و ایده آل ها و آرمان های زن معاصر عرب باشد. در این شرایط، عشق که بر زبان آوردنش تابویی عظیم است، یکی از مضمون های پرتکرار شعر اوست. انتظار مقدس شعر غادة السَّمان، در ابتدا رشد و تعالی فرزندش است. این انتظار و خواسته، انتظاری بدیع در شعر زنانه است:

«ولولاک... / لولا حلمي المحموم بك / لولا يقيني بولادك شاباً مفترساً / لولا انتظارك / لا نعت علي الشاطيء / مثل قذيفة فارغة / لم تصب هدفها...» (۱۹۹۶: ۶۷)

«اگر تو نبودی / اگر رؤیای من با تو گرم نبود / اگر مرا یقین نبود که تو جوانی بی باک زاده خواهی شد / اگر انتظار تو نبود / بر ساحل فرومی افتادم / همچون بمبی یاوه / که به هدف نخورده است.» (همان، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۹).

عشق، مضمونی پرتکرار در شعر غادة السَّمان است. ارمغان عشق برای وی آینده ای سرشار از سعادت است. وی با درکی دایره وار از زمان، خط سیر اتفاقات را در مسیر رشد و تعالی می بیند. در نظر او آینده روشن است. بدین ترتیب انتظار معنی می یابد و مشروع جلوه می کند:

«على الجسر بين كلمتي أتذكرك وأنسك / التهيت بك وأحببتك... / ووسط مياه النهر بين ضفتي اللقاء والفرق / أتابع موتي

الشَّهِي بك وأغرق وأطفوا... / كأن حينا/ تخنقه الإقامة على ضفة اللقاء المستمر/ ويقتله خنجر التسيان على ضفة الفراق الدائم/ ولكنّه يزدهر في المنطقة الرمادية/ المسكونة بالهواجس والأحلام/ والكوايس والرؤى والمباهج بين نعم ولا...» (همان، ۱۹۹۲: ۵۶).

«بر پل میان دو کلمه «به یادت دارم» و «از یادت می‌برم»، از تو ملتهب شدم و دوستت داشتم/ و در دل آب‌های رود، بر ساحل دیدار و فراق/ مرگ دلخواهم را که توست می‌جویم/ غرقه می‌شوم و بال می‌آیم/ چنان است که گویی/ ماندن بر ساحل دیدار/ همواره، عشق ما را/ گلوی فشرده است/ و دشنة نسیان بر ساحل فراق مدام/ جانش را ستانده است/ اما این عشق/ در منطقه خاکستری من/ می‌شکند/ در میان گمان‌ها و رؤیایها/ و کابوس‌ها و خواب‌ها/ شادمان در میانه/ آری یا نه.» (السّمان، ۱۳۸۷: ۴۶).

غادة السّمان در بند انتظار بزرگی است. انتظاری که گاه بر جنبه‌های زندگی شخصی او سایه می‌افکند و او تحصیل آن خواسته را برتر از خواسته‌های شخصی خود می‌داند. آن خواسته، انتظار آزادی است. غادة السّمان، زنی است عاشق آزادی:

«لا تسليني عن وطني.. ربّما كان اسمه: أوراقي... / لا تسليني عن حبيبي.. ربّما كان اسمه: النسيان... / لا تسليني عن أبي... ربّما كان اسمه: الغربة... / لا تسليني عن أمي... وحدها أعرفها جيّداً.. واسمها الحرّية...» (۱۹۹۳: ۱۳۵)

(ترجمه: از وطنم جويا مشو... باشد که نامش، ورق‌هایم باشد.../ از معشوقم می‌پرس... چه بسا که نامش، فراموشی است.../ نام پدرم را می‌پرس... چه بسا که نامش، غربت است.../ از مادرم می‌پرس... تنها او را خوب می‌شناسم/ نامش آزادی است.) (السّمان، ۱۳۸۷: ۸۴).

۲-۵-۲. دیرکردگی

در شعر فروغ، انتظار، تبدیل به دیرکردگی می‌شود و شاعر ناامیدانه شکوه سر می‌دهد که:

«پس این پیادگان که صبورانه/ بر نیزه‌های چوبی خود تکیه داده‌اند/ آن بادپا سوارانند؟/ پس راست است، راست که انسان/ دیگر در انتظار ظهوری نیست.» (۱۳۸۲: ۲۶۴)

واکنش شاعر به این انتظار طولانی، تاحدی، واکنشی شدید است. این درحالی است که وی، به واقع، خود در انتظار آینده‌ای روشن است. حال این آینده، به دست کسی ساخته می‌شود یا به دست خود افراد. در هر حال، برای او مفهوم انتظار پابرجاست. تنها چیزی که دگرگون شده، این است که او انتظار ندارد کسی نجاتش دهد؛ بلکه خود دست به کار می‌شود. فروغ، بارها به ناامیدی‌اش از این دیرکردگی اشاره کرده است؛ وی در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» می‌گوید:

«زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت/ چهار بار نواخت/ امروز اول دی‌ماه است/ من راز فصل‌ها را می‌دانم/ و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم/ نجات‌دهنده در گور خفته است/ و خاک، خاک پذیرنده/

اشارتی ست به آرامش». (همان: ۳۰۹ و ۳۱۰)

احساسات غادة السَّمان و فروغ در واکنش به دیرکردگی، مشترک است. با وجودی که شور و نشاط زندگی در وجود غادة السَّمان، همچون فروغ، غلیان می‌زند و آثار آن بر کلماتش جاری شده است، گاه دیرکردگی آنچه منتظرش بوده است وی را در آستانه شکست قرار می‌دهد:

«أنا لم نعد نجد القراءة في دفتر الحب، / وأن مدرسة الجنان / طردتنا إلى الفتور، وأغلقت أبوابها على البكاء؟» (۱۹۸۷: ۱۳۳)
(ترجمه: بی‌گمان ما دیگر / دفتر عشق را نیکو نخواهیم خواند / و مدرسه اشتیاق / ما را به سوی کسالت / طرد کرده / و درهایش را بر گریه بسته است؟) (همان، ۱۳۸۷ الف: ۵۲).

گاه هجوم نومی‌ی او را از پای درمی‌آورد و شور و نشاط زندگی جایش را با میل به مرگ عوض می‌کند. دیرکردگی رؤیاهای او را به سمتی سوق می‌دهد که خلاف جریان کلی شعر اوست. واضح است که نقطه مقابل زندگی، میل به مرگ است. این واکنش شدید و عاطفی شاعر به دیرکردگی است:

«آه ای کاش می‌توانستم / به یکی ضربه قلبم / مرگم را از پای در آورم... / اما مرا در نپذیرفتن مرگ / اختیاری نیست! / از آغاز زاده شدن، برده مرگ محتوم خویشتن گردیده‌ام.» (السَّمان، ۱۳۹۳: ۳۳).

۲-۵-۳. گذشته بازگشتی

گذشته، در شعر فروغ نیک دانسته شده است و در شعر او فراوان دیده می‌شود و امید به بازگشت این گذشته آرمانی هم همین‌طور. شاعر در شعر «یاد یک روز»، به زیبایی گذشته نیک و امید به بازگشتش را توصیف می‌کند:

«خفته بودیم و شعاع آفتاب / بر سراپامان به نرمی می‌خزید... آسمان از عطر روز آکنده بود / گرد ما گویی حریر ابرها / پرده‌ای نیلوفری افکنده بود / ... / آه... کاش آن لحظه پایانی نداشت / در غم هم محو و رسوا می‌شدیم / کاش با خورشید می‌آمیختیم / کاش هم‌رنگ افق‌ها می‌شدیم.» (۱۳۸۲: ۱۲۴ و ۱۲۵)
فروغ در شعر «بازگشت»، نومی‌ی خود را از رسیدن به پایان خط اعلام می‌کند و در دل آرزو می‌کند که کاش به گذشته باز گردد:

«عاقبت خط جاده پایان یافت / من رسیدم ز ره غبار آلود / تشنه بر چشمه ره نبرد و دریغ / شهر من گور آرزویم بود.» (همان: ۱۸۰)

سپری شدن آن روزهای خوب گذشته اشاره می‌کند و در نهایت می‌گوید که وی، «اکنون» زنی تنهاست: «آن روزها رفتند / آن روزهای خوب / آن روزهای سالم سرشار / آن آسمان‌های پر از پولک / آن شاخساران پر از گیلاس...» (همان: ۱۹۲)

در ادامه به «فردا» اشاره می‌کند که در واقع اکنون آرزوی بازگشتش را دارد:

«و فکر می‌کردم به فردا، آه/ فردا- /حجم سفید لیز./ با خش و خش چادر مادر بزرگ آغاز می‌شد/ و با ظهور سایه مغشوش او، در چارچوب در/ که ناگهان خود را رها می‌کرد در احساس سرد نور/... فردا...» (همان: ۱۹۳)

در نهایت، انتظار شاعر برای محقق شدن آینده روشن و دیرکردگی در به دست آوردن ایده آل‌ها وی را در ورطه شک و تردید به آینده می‌اندازد. گویی چندان به آینده و بازگشت آن گذشته خوب امیدوار نیست و در انتهای شعر می‌گوید:

«آن روزها رفتند/ آن روزها مثل نباتاتی که در خورشید، پوسیدند/ و گم شدند آن کوچه‌های گنج از عطر اقاقی‌ها/ در ازدحام پر هیاهوی خیابان‌های بی‌برگشت.» (همان: ۱۹۷)

می‌توان گفت که آن گذشته نیکی که فروغ بارها و بارها از آن یاد می‌کند، به سبب تسلط دیرکردگی بر ذهن شاعر، گویی دیگر بازگشت پذیر نیست؛ شاعر حتی در شعر «بعد از تو»، این گذشته نیکی را تا پیش از هفت سالگی اش می‌برد و معتقد است که پس از آن زمان، دیگر چیزی جز جنون و نادانی ندیده است. به روشنی دیده می‌شود که جهان آرمانی فروغ، جهانی کودکانه است. جهانی سراسر صداقت و پاکی و پر از مهر و محبت. جهانی که در آن با آلودگی‌های معمول و مرسوم می‌که بزرگ سالان بدان آلوده‌اند بیگانه است:

«ای هفت سالگی / ای لحظه شگفت عزیمت / بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت / بعد از تو پنجره که رابطه ای بود سخت زنده و روشن / میان ما و پرنده / میان ما و نسیم / شکست / شکست / شکست.» (۱۳۸۲: ۳۲۳).

عادة السّمان نیز گذشته را نیکی و فرخنده می‌داند. در نظر او نیز آن دنیای آرمانی، که در کودکی تجربه کرده است، دنیایی مطلوب است. دنیایی که از هر گونه آلودگی و پلشتی دور است:

«لا تسلنی یا صدیقی، حتامَ أركض بجرحی المكابر / وما الذي أفعله لأستمر بعد الموتی المتكرّر... / سل تلك نجمة آلتی لا تزال تومض / كعين طفلة معافاة في حضن قريتها اللأمسية.» (۱۹۸۷: ۷۷)

(ترجمه: ای دوست! از من پیرس / مادام که ستیزه‌جو / با زخم می‌دوم / چه کنم تا بعد از مرگ مکرر / ادامه دهم / از آن ستاره پیرس / که همواره در درخشش است / چونان چشمک دخترکی آسوده / در آغوش دهکده فراموش نشده‌ای.) (همان، ۱۳۸۷ الف: ۲۸).

السّمان، همیشه منتظر بازگشت آن روزهای نیکو و فرخنده است. انتظاری که برآمده از مفهوم زمان دایره‌وار در بینش اساطیری است. مگر نه اینکه زمانه بر یک مدار نمی‌چرخد و دور بدی و پلشتی گذران است و دوباره آن خوبی‌ها و نیکی‌ها و نکویی‌ها باز خواهد گشت. شاعر با این ژرف‌ساخت ذهنی، با ایمانی قوی،

منتظر تکرار آن گذشته‌های نیک است:

«آیا ممکن است / کشتی رؤیا، از شطرنج تُنک آب جامعه / دوباره لنگر بکشد؟ / آیا ممکن است / پرنده در افتاده در دام دروغین و ظایف / شادی مهاجرتش را دنبال کند؟ / آیا ممکن است شادی، دوباره [ه] / بر درخت غربت / به گل بنشیند / در یک فصل اندوه...» (۱۳۸۵: ۵۲-۵۳).

از آنجا که غادة السَّمان، گذشته را سخت نیکو می‌داند، همواره با حسرت به آن می‌نگرد. در نظر او دوران گذشته، دورانی آرمانی است. آن دوران آرمانی در ذهن وی، به مانند فروغ فرخزاد، همان دورانی است که کودکی را تجربه کرده است:

«وحین أكتب بقلم «الكوبيا» العتيق... / أعود طفلة في مدرسة «خديجة الكبرى» بدمشق... والورق الأبيض مندیل الذكريات، / نجفف به دموع الحنين من أول السطر.» (۱۹۹۹: ۱۹۴)

(ترجمه: آنگاه که با مداد کپی قدیمی می‌نویسم / دختری کوچکم / در دبستان «خدیجه کبرا» در دمشق / ... و ورق سپید کاغذ / دستمال خاطرات است / که با آن / اشک‌های دل‌تنگی را / از سطر اول پاک می‌کنیم.) (همان، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۶).

شاعر می‌داند زمان دورانی است و آنچه رفته بود، دوباره باز خواهد گشت. بازگشت آن گذشته رؤیایی، شادی فراوانی را در وجود شاعر برمی‌انگیزد:

«على صفحة البحر، بين الأمواج الزرق المحيطة بالجزيرة البيضاء، / شاهدت ذلك المركب وعرفته: إنه أول مركب ورفي طوته حين كنت طفلة وقذقت به في البحر... كان لا يزال يرقص تحت الشمس صامداً كبارجة ولما يتل منذ ذلك الزمان الغابر...» (السَّمان، ۱۹۹۹: ۶۶)

(ترجمه: برگستره دریا، در میان موج‌های نیلگون / که جزیره‌ای سپید را در خود گرفته است / آن زورق را دیدم و شناختم / نخستین زورقی که در کودکی ساختم، از کاغذ / و به دریایش افکندم / هنوز در تابش خورشید می‌رقصید / چونان کشتی جنگی / محکم و استوار / که هنوز در گذر زمان / آب بدان راه نیافته بود.) (همان، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۴).

برای انسانی که تحت تأثیر مفهوم زمان در بینش اساطیری است، محتمل است که آشنایی‌ها و دوستی‌ها، دارای سابقه‌ای کهن‌تر از آن چیزی است که در ذهن داریم؛ بر همین اساس، وی به دنبال یافتن ریشه‌های این آشنایی‌هاست:

«لكنني أعرف أننا التقينا منذ قرون، / في هذه التلال الغرناطية المحيطة بقصر الحمراء، / وها أنا أسرى خارج الزمان / روحاً تسعى إلى أنفاسك الألفية.» (همان، ۱۹۹۹: ۴۷-۴۸)

(ترجمه: اما من اعتراف می‌کنم / که ما از قرن‌های پیش یکدیگر را دیدار کرده‌ایم / در این تپه‌های غرناطه / که کاخ الحمرا را در خود گرفته است / هان اینک منم / که بیرون زمان / روحی را سیر می‌دهم / که به سوی نفس‌های آشنای تو می‌شتابد.) (همان، ۱۳۸۶: ۵۴).

۴-۵-۴. حال تکراری

فروغ، در شعر «نغمه درد» از حال تکراری شکوه سرمی دهد و نشان می‌دهد که نه تنها از زمان حال ناراضی است، بلکه نگران آینده نیز هست (آینده‌محوری). شاعر اگرچه از این حال تکراری می‌نالند، با این حال نگران است که وضعیت حال حاضر او تغییر کند:

«در منی و این همه ز من جدا/ با منی و دیده‌ات به سوی غیر/ بهر من نمانده راه گفت و گو/ تو نشسته گرم گفت و گوی غیر/ غرق غم دلم به سینه می‌تپد/ با تو بی‌قرار و بی‌تو بی‌قرار/ وای از آن دمی که بی‌خبر ز من/ برکشی تو رخت خویش از این دیار.» (۱۳۸۲: ۱۰۵)

فروغ شاعری است که همواره از زمان حال شکوه سرمی دهد و دنیا را تیره و تار می‌بیند. وی در شعر «قربانی»، به الهه شعر هم شکایت می‌برد که چرا دیگر با او بر سر مهر نیست؛ یعنی در گذشته (گذشته نیک)، الهه شعر با او بر سر مهر بوده و امید دارد که در آینده (آینده‌محوری) هم باز با او دل خوش کند:

«امشب بر آستان جلال تو/ آشفته‌ام ز وسوسه الهام/ جانم از این تلاش به تنگ آمد/ ای شعر... ای الهه خون آشام/ دیری است کان سرود خدایی را/ در گوش من به مهر نمی‌خوانی/ دانم که باز تشنه خون هستی.» (همان: ۱۱۱).

بسامد بالای واژه «کاش» در شعر فروغ، نشانه دیگری از این نارضایتی از زمان حال است. وی در شعر «آرزو» (خود واژه آرزو هم چنین معنایی دارد) می‌گوید:

«کاش بر ساحل رودی خاموش/ عطر مرموز گیاهی بودم/ چو بر آنجا گذرت می‌افتاد/ به سراپای توب لب می‌سودم/ کاش چون نای شبان می‌خواندم/ به نوای دل دیوانه تو...» (۱۳۸۲: ۱۱۴)

فروغ حتی در عنوان‌هایی که برای اشعارش انتخاب می‌کند، ناخرسندی خویش از زمان حال و امید ناچیزش به آینده را نشان می‌دهد. وی شعر «شعری برای تو» را به پسرش تقدیم کرده و زیر عنوان شعر چنین نوشته است: «به پسر» «کامیار» و «به امید روزهای آینده». گویی فروغ به روزهایی که در آن به سر می‌برد هیچ امیدی ندارد و همواره به امید روزهای آینده، به خودش دلخوشی می‌دهد.

السَّمَان از حال تکراری بیزار است و همچون انسان‌های متفکر، از روزمرگی معمول زندگی گریزان است. غادة السَّمَان، حال تکراری را «واقعیت چرکین روزانه» (۱۳۸۵: ۵۰) می‌خواند از «روزهای راکد» (همان: ۶۹) شاکی است؛ حتی فراتر از آن، وی، از «مرگ روزمره» (همان: ۹۵) سخن می‌گوید و به همین سبب، می‌کوشد لحظه را بارور کند تا بدین واسطه از تکرار ملال آور حال بگریزد:

«آیا با من بر این باور نیستی/ که دریا/ در همان لحظه که ماهی را/ در بند عشق خود کشید/ یگانه هنر این ست/ که در

گرفتار کردن «لحظةً گرینبا»/ از عهده بر آیی/ بی آنکه «لحظه» را بکشی/ یا به مرگش بمیری.» (۱۳۸۵: ۳۱-۳۲).
تکرارهای ملال آور، وی را سخت آزرده خاطر می کند. السَّمان منتظر تکرار و بازگشت اتفاقات نیک و فرخنده گذشته است؛ اما برخلاف انتظارش، این گذشته ملال آور و نامطلوب شاعر است که تکرار می شود.
این امر سبب ناخشنودی و شکایت‌های مکرر وی است:

«شرط أن أكون ذاتي قبل كل شيء .. وعمری لن يكون تکراراً لهم، بل ابتكاراً شخصياً،/ لا دخولاً في عباءة جدی!»
(۱۹۹۹: ۱۷۷)

(ترجمه: نمی خواهم... اما/ بدین شرط که هستی ام پیش از هر چیز/ بوده باشد/ و زندگانی ام،/ تکرار آنان نه/ که آفرینشی از آن خویشتن خویش باشد/ و دیگر به زیر عبای نیام/ به در نشوم!) (همان، ۱۳۸۶: ۴۰-۴۱).

۲-۵-۵. آینده محوری

فروغ به دلیل محقق نشدن آرمان‌ها و به تبع آن احساس نارضایتی عمیق از حال، تا حد زیادی به آینده نیک مشکوک است. نگاه فروغ به آینده، همچون نگاه او به گذشته نیست. هر چه گذشته نیکو و آرمانی است، آینده مه آلود و ظلمانی است. طبیعی است که حال مکرر ناخوشایند، آینده مطلوبی در پی نخواهد داشت. اشعار فروغ پر از ناامیدی نسبت به آینده است و چنان که پیش تر هم اشاره شد، انتظار وی تبدیل به نومییدی شده و کاملاً نسبت به یک «دیر کردگی» مأیوس است. وی در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» می گوید:

«آیا دوباره گیسوانم را/ در باد شانه خواهم زد؟/ آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت؟/ و شمعدانی‌ها را/ در آسمان به مادرم گفتم: «دیگر تمام شد...» (۱۳۸۲: ۳۱۶).

این شک، پایه ایمانی است که در نهایت، فروغ را به این نتیجه می رساند که «کسی که مثل هیچ کس نیست» بالاخره خواهد آمد. این امر برآمده از ساختار زمان دایره وار در ذهن آدمی است:

«من خواب دیده‌ام که کسی می آید/ من خواب یک ستاره قرمز دیده‌ام/ و پلک چشم می می‌پرد/ و کفش‌هایم می جفت می شوند/ و کور شوم/ اگر دروغ بگویم/ من خواب آن ستاره قرمز را/ وقتی که خواب نبودم دیده‌ام/ کسی می آید...» (۱۳۷۸: ۲۲۷-۲۲۸).

بارور کردن حال، در امید ساختن آینده مضمونی پر تکرار در شعر غادة السَّمان است. ساختار زمان اساطیری، سبب می شود که آدمی آینده را نیکو بداند:

«شربان باید که همواره در ضربان باشد/ آونگ در میانه حضور و غیاب/ بر باروی بلند شب و انتظار.../ و رؤیا باید که همواره در دور دست باشد/ همچون بارش برف برفراز بلندی‌ها/ تا واقعیت چرکین روزانه/ آن را پی مال نکند.»
(۱۳۸۵: ۵۰).

السَّمَان، بارور کردن زمان حال را منوط به داشتن عشقی سرشار می‌داند. این عشق سرشار، موتور محرک است که آینده را آن‌چنان که باید باشد، خواهد ساخت. آینده‌ای آرمانی و سرشار از عشق و شادی. در ذهن شاعر، عشق، زندگی را آن‌چنان که باید خواهد ساخت؛ اما این عشق، به‌حدی متعالی است که گاه دست‌نیافتنی می‌نماید:

«منذ ألف عام كنت أرواح جيئة وذهاباً طوال الليل على شرفة بيتي في ساحة التّجمة الدمشقية،/ أنادي حباً لن يأتي./ اليوم هدموا المبنى، وما زالت الشّرفة معلقة في الفضاء، وشبحي ما زال يروح و يجيء طوال الليل فوقها.../ بحثاً عن حبّ لن يأتي!» (۱۹۹۹: ۶۸)

(ترجمه: هزار سال بود/ که در درازنای شب/ می‌رفتم و می‌آمدم/ بر بالکن خانه‌ام/ در میدان کوبی دمشق/ و عشقی را فریاد می‌کردم/ که هرگز نمی‌آمد/ امروز، خانه‌ام را ویران کرده‌اند/ اما آن بالکن همچنان در فضا معلق است/ و شبح من همچنان/ در امتداد شب بر آن/ در شد و آمد است.../ در جست‌وجوی عشقی که هرگز نخواهد آمد.) (همان، ۱۳۸۶: ۴۶).

بدون عشق، سپری کردن زندگی، موجب ملال اوست:

«حُبّك ليس لي،/ سهيلك عابر سبيل في مغاوري.../ وحده جرحي لي:/ شارع يقودني إلى موتي الجميل بوباء الذّاكرة.» (همان، ۱۹۹۹: ۱۴۸)

(ترجمه: تمامی چیزهایی که دوست می‌دارم از آن من نیست.../ عشقت از آن من نیست/ شیبهات رهگذری است در غارهای من.../ تنها زخمم از آن من است:/ خیابانی که مرا به سوی مرگ زیبایم/ با وبای خاطره/ سوق می‌دهد.) (همان، ۱۳۸۶: ۶۷).

غادة السَّمَان، در شعر «غربت‌های بسیار و عشقی یگانه»، امیدوارانه، در انتظار آینده‌ای روشن است که وطن و معشوق خود را باز یابد:

«هل عشت يوماً مثلي/ كآبه الغربة في محطة قطارات أوروبية شمالية، وأنت تجهل وجهتك؟/ وأنت ضائع في الدّرب إلى حانة ضائعة في المطر؟/ هل سمعت يوماً صوت نشيجك في درب مقفرة بين المطعم الرمادي وغرفتك الرمادية في فندق الضّياح؟/ إذا كنت لم تفعل، فلن تدرك يوماً مدى فرحتي بالعودة إليك، وإلى بيروت.» (۱۹۹۹: ۷۵)

(ترجمه: آیا روزی چون من زیسته‌ای؟/ اندوه غربت/ در ایستگاه قطارهای اروپای شمالی... و تو راحت را نمی‌یابی؟/ درحالی که تو در می‌خانه‌ای گمشده در باران/ گم شده‌ای؟/ آیا روزی تو صدای هق‌هق خویشتن را شنیده‌ای/ در گذرگاهی خالی از رهگذران/ میان رستوران خاکستری/ و اتاق را در مهمان‌خانه گمشدگان (هتل خیابان)؟/ پس اگر چنین نبوده‌ای/ هرگز روزی شادی مرا نخواهی یافت/ هنگامی که به‌سوی تو بازمی‌گردم/ و به بیروت.) (همان، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱)

دامنه‌نومیدی گاه گسترده‌تر از دغدغه‌های شخصی شاعر است. او گاه دردی دارد به وسعت تاریخ

مصیبت بار زن در میان عرب. گویی فراموش نکرده است که عرب، از شرم داشتن دختر، دختران را زنده‌به‌گور می‌کرده است:

«رغم بشقي البيضاء / أنا امرأة زنجية بمعنى ما / لأتني امرأة عربية! .. / كنت موؤودة تحت صحارى الجاهلية، / وصرت في عصر المشي فوق القمر / موؤودة تحت رمال الاحتقار المتوارث» (۱۹۹۳: ۸۳)

(ترجمه: با آنکه پوستم سپید است / به معنایی من زنی زنگی و سیاهم / زیرا من زنی عربم... / در زیر صحراهای جاهلیت / زنده‌به‌گور بودم / و در عصر راه‌رفتن بر سطح کره ماه / من همچنان زنده‌به‌گورم / در زیر ریگزارهای حقارت موروئی.) (همان، ۱۳۸۷، ب: ۶۵).

گاه نومیدی از سرنوشت فلاکت‌بار عرب در قرن بیستم وی را دچار بحران و غم و اندوه می‌کند. گاه با مشت‌ و خاک و ماسه ساحل می‌خواهد خاطره بیروتی را که می‌شناخته است، حفظ کند (السَّمان، ۱۳۹۳: ۲۴). گاه بر کالبد شکاف خود دل‌می‌سوزاند:

«دلم برای پزشکی می‌سوزد / که پس از مرگ کالبدم را تشریح خواهد کرد: / او قلبم را به‌شکل نقشه جغرافیای جهان عرب خواهد یافت / که از شعارهای شبه‌فراموش شده، مجروح است / و در کفنی از یخ پیچیده شده است...» (همان: ۲۵).

۳. نتیجه‌گیری

انتظار، دیرکردگی، گذشته زیبای بازگشتی، حال تکراری و امید به آینده‌ای خوب، همه از نشانه‌های اعتقاد به زمان اساطیری هستند که در شعر فروغ فرخزاد و غادة السَّمان هم دیده می‌شوند. این دو شاعر، اگرچه نسبت به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی جامعه عصر خود ناراضی هستند و در اعتراض به این مسائل شعر می‌گویند، اما به‌طور ناخودآگاه، سخنانی بر زبان جاری می‌کنند که همگی برخاسته از بینش اسطوره‌ای آن‌ها است. اگر آنان نسبت به حاکمیت زمان خود معترض هستند، به گذشته نیکی که در ضمیر ناخودآگاهشان نهفته است و در اساطیر و حماسه‌های ایرانی هم دیده می‌شود، رجوع می‌کنند و به آینده زیبایی که همه ایرانیان بدان معتقد بوده و هستند، چشم می‌دوزند.

حضور مفهوم انتظار در شعر فروغ به‌روشنی دیده می‌شود، اما با توجه به روحیات شاعر و سبک زندگی خاص او، توأم با امیدی کم‌سو است. خواسته‌های شخصی او گاه، نوایی نو در ادب فارسی است. فروغ آگاهانه می‌خواهد «زن» باشد و با این امید و انتظار که با پیگیری این خواسته، نظم موجود حاکم بر زنان را درهم شکند.

غادة السَّمان، نیز همچون فروغ، امیدها و نومیدی‌هایش به هم گره خورده است. وی شاعری نوپرداز است و شاعر نوپرداز، ناظر افق‌های روشن آینده است. حال این انتظار شخصی باشد یا اجتماعی، به هر حال، کارکردش زنده نگاه داشتن امید در دل شاعر است. عشق، مضمونی پرتکرار در شعر غادة السَّمان است. ارمغان عشق برای وی آینده‌ای سرشار از سعادت است. وی با درکی دایره‌وار از زمان، خط سیر اتفاقات را در مسیر رشد و تعالی می‌بیند.

دو شاعر گاهی از یک دیرکردگی می‌نالند و انتظار بهبود سریع‌تر اوضاع را دارند و گاه نیز این انتظار به ناامیدی می‌رسد و از حال تکراری شکوه سرمی‌دهند و گاه نیز دوباره انتظار را تنها راه ممکن برای زندگی می‌دانند. کارکرد مفهوم انتظار در شعر این دو شاعر، زنده‌نگه‌داشتن امید در دل است. هردو شاعر می‌کوشند صدای منحصر به فرد خود باشند، این صدا که هم در ادب فارسی و هم در ادب عرب کم‌نظیر است، صدای زنانه است؛ صدایی که در دوران معاصر در پی تحولات اجتماعی و در پی بازگو کردن دغدغه‌های زنان بود.

منابع

- آقایی قلهکی، مینا (۱۳۸۸). زبان تصویری: زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن. کتاب ماه هنر، (۱۳۲)، ۱۰۲-۱۰۷.
- استروس، کلود لوی (۱۳۸۶). بررسی ساختاری اسطوره. ترجمه بهاره مختاریان و فضل‌الله پاکزاد. مجله ارغنون، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۵-۱۶۱.
- اکبری‌زاده، مسعود و هدایت‌اله تقی‌زاده (۱۳۹۳). اسطوره در شعر شعرای تموزی معاصر عرب. پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۲ (۲۳)، ۲۷-۴۶.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۵). اسطوره بازگشت جاودانه. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: قطره.
- (۱۳۹۳). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران: توس.
- جیده، عبدالحمید (۱۹۸۰). الإتجاهات الجدیدة فی الشعر العربی المعاصر. الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه نوفل.
- داوودی مقدم، فریده و طاهره افسری (۱۳۹۵). عصیان و هنجارگریزی در شعر فروغ و غادة السّمان. فصلنامه ادب عربی، ۱ (۲)، ۹۳-۱۱۲.
- رحیمیان، مهدی (۱۳۷۹). زمان در هنر مقدّس: زمان در اندیشه‌های فلسفی. فصلنامه هنر، (۴۶)، ۱۲۶-۱۳۶.
- رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰). بینش اساطیری در شعر معاصر. چاپ اول، تهران: گستره.
- زینی‌وند، تورج؛ علی‌اکبر احمدی و آرش کرمی (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره پرومته در شعر معاصر عربی و فارسی. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ۳ (۱۰)، ۸۱-۱۰۱.
- ستاری، جلال (۱۳۷۶). اسطوره در جهان امروز. چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- سعادت، اسماعیل (۱۳۹۵). دانشنامه زبان و ادب فارسی. جلد اول. چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- السّمان، غادة (۱۹۸۷)؛ عاشقة فی محبّه. الطبعة الرابعة، بیروت: منشورات غادة السّمان.
- (۱۹۹۲). أشهد عکس التریح. الطبعة الثانية، بیروت: منشورات غادة السّمان.
- (۱۹۹۳). رسائل الحنین علی الیاسمین. الطبعة الرابعة، بیروت: منشورات غادة السّمان.
- (۱۹۹۶). اعتقال لحظة هاربة. الطبعة السادسة، بیروت: مطبعة دار الكتب.
- (۱۹۹۹). الأبدیة لحظة حب. الطبعة الأولى، بیروت: منشورات غادة السّمان.
- (۱۳۸۵). دریند کردن رنگین‌کمان. ترجمه عبدالحسین فرزاد. چاپ چهارم، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۶). ابدیت، لحظة عشق. ترجمه عبدالحسین فرزاد. چاپ دوم، تهران: چشمه.

- (۱۳۸۷ الف). زنی عاشق در میان دوات. ترجمه عبدالحسین فرزاد. چاپ چهارم، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۷ ب). غم‌نامه‌ای برای یاسمن‌ها. ترجمه عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه.
- (۱۳۹۳). عاشق آزادی. ترجمه عبدالحسین فرزاد. چاپ اول، تهران: چشمه.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰). بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی. تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). شعر معاصر عرب. تهران: سخن.
- صادقی شهپر، رضا (۱۳۸۲). نیما و دنیای آرمانی سمبولیست‌ها. نشریه اطلاع‌رسانی و کتابداری فرهنگی، (۲۰۲)، ۶۴-۶۷.
- ضمیران، محمد (۱۳۹۵). گذار از جهان اسطوره به فلسفه. چاپ پنجم، تهران: هرمس.
- علوی مقدم، مهیار و مریم ساسانی (۱۳۸۶). بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر. فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی جبرفت، (۳)، ۱۴۵-۱۶۳.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۸). فروغ جاودانه، مجموعه شعرها و نوشته‌ها و گفتگوهای فروغ فرخزاد به انضمام نوشته‌هایی درباره فروغ. به کوشش: عبدالرضا جعفری. چاپ اول، تهران: تنویر.
- (۱۳۸۲). مجموعه اشعار. چاپ دوم، تهران: نگاه.
- کاسیر، ارنست (۱۳۷۸). فلسفه صورت‌های سمبلیک. ترجمه یدالله موقن. تهران: هرمس.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۲). رؤیا، حماسه، اسطوره. چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۷۶). پرنیان پندار. چاپ اول، تهران: روزنه.
- (۱۳۸۰). از گونه‌ای دیگر. جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران. چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۸۷). در آسمان جان. جستاری به نام چنبر زمان (جستاری در معنی‌شناسی سنجشی). تهران: معین.
- محمدی، ابراهیم و مریم افشار (۱۳۹۳). ترجمان تصویری زمان اسطوره‌ای در سینمای بیضایی. فصلنامه نقد ادبی، ۷ (۲۵)، ۱۸۵-۲۱۰.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). اسطوره زال. چاپ دوم، تهران: توس.
- مدنی، نسرین (۱۳۸۶). ادبیات تطبیقی و تطبیق شعر معاصر عرب و شعر معاصر ایران. فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، (۲)، ۱۶۹-۱۸۰.
- نادری نژاد، عفت و گرجی، مصطفی (۱۳۹۲). مفهوم درد و رنج در اشعار غادة السّمان و فروغ فرخزاد. فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، (۲۶)، ۱۵۷-۱۸۵.



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة التاسعة، العدد ٣ (٣٥)، خريف ١٤٤١، صص. ٤٣-٤٢

الزمن الأسطوري في شعر فروغ فرخزاد وغادة السمان

علبرضا شهرستاني^١

طالب الدكتوراه في فرع اللغة الفارسية وآدابها، جامعة خرم آباد الإسلامية الحرة، خرم آباد، إيران

ميرجلال الدين كزّازي^٢

أستاذ مدعو في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة خرم آباد الإسلامية الحرة، خرم آباد، إيران

أستاذ في قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية الأدب الفارسي واللغات الأجنبية، جامعة علامه طباطبائي، طهران، إيران

مسعود سپهوندی^٣

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة خرم آباد الإسلامية الحرة، خرم آباد، إيران

القبول: ١٤٤١/٤/١٢

الوصول: ١٤٤١/٢/٥

الملخص

فروغ فرخزاد وغادة السمان شاعرتان معاصرتان جسدتا أحلامهما في نطاق الشعر الحرّ مع بقاءهما على الالتزام بالعقلية الشرقية. ثم إنّ فهمهما لمسألة الزمن يكاد يضاهي فهم الشعراء الماضيين لها. في السياق المتصل، يدور الزمن في رؤية الشاعرتين في حركة استدارية تبدأ من نقطة زمنية معينة وينتهي في نقطة ذاتها. هذه الحركة الدائرية للزمن تتكزّر كلّ يوم لتشكّل عبرها مفاهيم مكررة يتساوي فهمها لدى أبناء البشر بمن فيهم الشاعرتان فرخزاد والسمان. ترمي هذه الورقة البحثية اعتماداً على المنهج الوصفي التحليلي وفي ضوء المدرسة الأمريكية للأدب المقارن، إلى دراسة مفهوم الزمن من منظور الشاعرتين ومما توصلنا إليه عبر هذا البحث، أنّ للشاعرتين فرخزاد والسمان فهم مشترك لمسألة الزمن في كثير من الآراء التي عبّرتا عنها في غضون شعرهما والتي تتمحور حول الانتظار والتأخر والماضي المعاد والحال التوتّر والتطلّع إلى المستقبل وما إلى ذلك من مفاهيم أسطورية تناولناها في مقالنا هذا بالبحث والدراسة.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، رؤية أسطورية، الزمن الأسطوري، فروغ فرخزاد، غادة السمان.